

فراهنجاری دستوری در شعر معاصر

دکتر محسن نور پیشه
عضو هیأت علمی واحد زاهد شهر

چکیده

فراهنجاری دستوری، هنجارگریزی، نحوستیزی، کژتابی، عدول از هنجار، برجسته سازی و... اصطلاحاتی است که طی چند دهه اخیر به محافل ادبی و متون نقد ادبی، راه یافته است. این پژوهش بر آن است که با تعریف این اصطلاحات و ارائه نمونه ها و مصداق های عینی از دو شاعر صاحب سبک ایران، کارکردهای این پدیده را به شیوه ای توصیفی-تحلیلی به نمایش گذارد. احمد شاملو به عنوان شاعری فرانیمایی (جزو شاعران مدرنیست متعارف) و رضا براهنی به عنوان نظریه پرداز و شاعری پست مدرن جهت انجام این تحقیق در نظر گرفته شده اند. از مقایسه و نقد و نظر دیگران نیز به فراخور موضوع استفاده گردیده و سرانجام تئوری این نظریه پرداز (براهنی) با شعر وی انطباق داده شده است.

کلید واژه ها:

نقد ادبی، شعر معاصر، فراهنجاری دستوری، احمد شاملو، رضا براهنی

۱- مقدمه

۱-۱- برجسته سازی و فراهنجاری:

« فراهنجاری یا انحراف از هنجار زبان اصطلاحی است که جفری لیچ، زبان شناس انگلیسی آن را برای ترفندهایی به کار برد که موجب برجستگی کلام شاعر می شوند و زبان شعر را از سطح زبان معیار فراتر می برند؛ همان چیزی که موکاروفسکی آن را برجسته سازی می نامد. به اعتقاد وی، زبان معیار (زبان علم) از برجسته سازی اجتناب می کند؛ اما در شعر زبان ارتباطی به پس زمینه رانده می شود تا زبان خود را به نمایش بگذارد ولی به هر حال نمی توان تمام عناصر زبان را برجسته ساخت. » (موکاروفسکی، ۱۳۷۱: ۹۰)

برخی فراهنجاری دستوری را تا حد فراهنجاری نحوی و آن هم «جابه جایی عناصر سازنده جمله»، تقلیل داده اند: «هنجارگریزی [فراهنجاری] نحوی: شاعر می تواند در شعر خود با جابجا کردن عناصر جمله از قواعد نحوی زبان هنجار، گریز بزند و زبان خود را از زبان هنجار متمایز سازد.» (صفوی، ۱۳۷۳: ۱۵۶)

اما «به نظر جفری لیچ تمایز میان انواع گوناگون الگوهای فراهنجاری دستوری را باید در صرف (Morphology) و نحو (Syntax) زبان بررسی کرد؛ گرچه به نظر او غرابتهای زبانی صرفی در شعر انگلیسی بسیار کمتر از غرابتهای نحوی، چهره می نماید و نمود هنجارگریزی نحوی در شعر، بیشتر از هنجارگریزی صرفی است.»^۱ (خلیلی جهان تیغ، ۱۳۸۰: ۲۰۹)

۲- پیشینه فراهنجاری دستوری در شعر فارسی و پژوهشهای انجام شده

۲-۱- فراهنجاری دستوری در شعر سنتی: جابه جایی ارکان جمله یکی از متداولترین فراهنجاریهای دستوری (نحوی) در شعر سنتی است. هرچند به خاطر حفظ وزن شعر این جابه جایی ها ناگزیر بوده است؛ اما شاعران برجسته ای همچون فردوسی از این ترفند در راستای اهداف شعری خود استفاده کرده اند؛ برای نمونه تقدّم فعل در ابیات شاهنامه باعث فخامت کلام و حماسی تر شدن آن شده است:

«تقدّم فعل در جمله بسیار مهم است زیرا کلام را حماسی وقاطع و مؤکّد و آمرانه می کند: بشد تیز، اندرآمد به ابر، برآویخت رهّام با اشکبوس، برآهیخت رهّام گرزگران، بزد اسب، اندر آشفّت طوس، بیچید زو روی، ببارید تیر.»^{۱۱} و تقریباً همه جا چنین است و این آشکارترین مختصّه نحوی در کلام حماسی است و منطق نثری را در هم می شکند. «(شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۱۷) در شعر شاعران قرن ششم نیز فراهنجاری هایی دیده می شود:

« یکی از ویژگیهای شعر سنایی، هنجارگریزی های آن است. در شعر سنایی مواردی دیده می شود که ممکن است بعضی، آن را ویژگی زبانی او بدانند اما در هر صورت نوعی هنجارگریزی نیز محسوب می شود. مثلاً در بیت:

آتش عشق سنایی تیز کن ای ساقیا در دهدش آب انگور نشاط انگیز را

الف ندا و حرف ندای ای را در مصراع اول با هم آورده است.» (غلامرضایی،

۱۳۷۷: ۱۸۲)

در برخی از ترکیب سازی های **خاقانی** نیز فراهمجاری دستوری وجود دارد؛
مانند افزودن پسوند مکان (ستان) به «دل» در بیت زیر:

سروی ز بستان ارم، شمع شبستان حرم رویش گلستان عجم، کویش دلستان دیده ام

(خاقانی: ۴۵۳)

اما درجاهای دیگر این معنی از «دلستان» برداشت نمی شود و به نظر می رسد
بن مضارع (ستان) با «دل» به شیوه متعارف ترکیب شده است:

خال مشک از روی گندمگون خاتون عرب عاشقان را آرزو بخش و دلستان آمده

(خاقانی: ۳۷۰)

نظامی پا را از این فراتر می نهد و به بازیهای زبانی بیشتری
می پردازد. او علاوه بر جابجایی ترکیبات و گرفتن معنای جدید به
هنجارگریزی های دستوری نیز روی می آورد ؛ مانند:

شمع جگر چون جگر شمع سوخت آتش دل چون دل آتش فروخت
در طبق مجمر مجلس فروز عود شکر ساز و شکر عودسوز

(مخزن الاسرار: ۱۰۵)

« در شعر **نظامی** هنجارگریزی دستوری نیز مکرر دیده می شود مثلاً در
این ابیات این گونه عدول از هنجارها را می توان دید که از قضا بعضی از
آنها درک مفهوم شعر را نیز دشوار کرده است:

چون سخنت شهد شد ارزان مکن شهد سخن را مگس افشان مکن

(همان: ۸۳)

«مگس افشان» صفت فاعلی است که در معنی صفت مفعولی به کار رفته است.

آنکه سرش زرکش سلطان کشید باز پسین لقمه ز آهن چشید
(مخزن الاسرار: ۸۳)

زرکش صفتی است جانشین موصوف که به ذهن نزدیک نیست زیرا آن را به معنی «جام زرکش» به کار برده است... در ابیات زیر، اسم را به جای صفت به کار برده و به آنها پسوند صفت تفضیلی افزوده است:

سخنهایی از تیغ پولادتر زبان از سخن سخت بنیادتر
(شرف نامه: ۲۰۲)

سحرترزان بتان عشرت انگیز میان دربست شاپور سحرخیز
(خسرو و شیرین: ۱۵۶)

استعمال «امانت» در معنی امان و امانت:

به نیکان درآویخته بدسگال کسی را امانت نه بر خون و مال
(شرف نامه: ۲۴۸)

(غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۲۱۹)

در اشعار سبک عراقی، فراهنجاری های دستوری ادامه می یابد و مولوی از برجسته ترین شاعران این دوره در به کارگیری این ترفند زبانی است: «تصرفات او (مولوی) در شکل های صرفی و نحوی نیز بس جالب است. معلوم نیست در این زمینه از زبان مردم الهام گرفته و یا به انگیزه نوآوری عمل کرده است. مثلاً «نزدیک» را به جای «نزدیکتر» و «پیروز» را به جای «پیروزی» و «تنگین» را به جای «تنگ» به کار برده است و به خود اجازه داده است که به قیاس از هراسمی صفت بسازد و آن را به صورت تفضیلی هم درآورد:

در دو چشم من نشین، ای آنکه از من من تری

تار قمر را وانمایم کز قمر روشن تری

اندر آ در باغ تا ناموس گلشن بشکند

زانکه از صد باغ و گلشن خوشتر و گلشن تری»

(همان جا: ۲۸۶)

در باب فراهنجاری دستوری در شعر مولوی پژوهش نسبتاً مبسوطی انجام شده و فصل آخر کتاب «سیب باغ جان»ⁱⁱⁱ به آن اختصاص یافته است. از جمله فراهنجاری های به کار رفته در غزلیات مولوی عبارتند از:

کاربرد فعل لازم به جای متعدی: بجوش دیگ دلم را بسوز آب و گلم را
(کلیات شمس، ج: ۶، ب: ۲۳۷۸)

فعل تبدیلی: خموشید خموشید خموشانه بنوشید (همان، ج: ۲، ب: ۶۶۴۹)
ساخت دیگر فعل: کز اثر خنده تو گلشن خندنده شدم (همان، ج: ۴، ب: ۱۴۷۶۱)
کاربرد صفت: گرم و شتاب می روی مست و خراب می روی
(همان، ج: ۶، ب: ۲۳۷۸)

کاربرد اسم: یک دل چه محل دارد صد دلکده بایستی (همان، ج: ۵، ب: ۲۷۲۰۹)

و...

برجسته سازی ها و آشنایی زدایی ها در شعر سبک هندی، به ویژه اشعار بیدل دهلوی، در کتابهایی از قبیل «شاعر آینه ها»، اثر ارزشمنند دکتر شفیع کدکنی، باز نموده شده است.

۲-۲- فراهنجاری دستوری در شعر معاصر:

بخشی از پژوهشهای انجام گرفته در شعر معاصر، به خصوصیت‌های زبانی این اشعار می‌پردازد. از جمله کتابهایی که در این زمینه منتشر شده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، دکتر کاووس حسن‌لی، نشر ثالث.

۲- گزاره‌های منفرد (بررسی انتقادی شعر در ایران)، علی باباچاهی، نشر نارنج

۳- ساختار زبان شعر امروز (پژوهشی در واژگان و ساخت زبان شعر معاصر)، مصطفی علی‌پور، انتشارات فردوس.

۴- دگرگونی نگاه، زبان و ساختار در شعر امروز ایران، کاظم کریمیان، نشر روان

در این پژوهشها تنها بخشی از تحقیق به زبان اختصاص یافته است که آن هم شامل نوآوری در واژگان، در نحو، باستانگرایی و... می‌شود و نمونه‌ها هم به طور پراکنده از شاعران مختلف معاصر آورده شده است. پژوهش حاضر جنبه تکمیلی دارد و با تمرکز بر موضوع فراهنجاری دستوری، در اشعار دو شاعر معاصر می‌کوشد تا دقیق‌تر این پدیده را مورد ارزیابی قرار دهد.

۳- فراهنجاری دستوری در شعر شاملو

احمد شاملو، شاعر معاصری است که در طبقه بندی شعر معاصر جزو شاعران غیر نیمایی محسوب می‌شود. در این تقسیم بندی شعر پس از نیما به دو بخش آوانگارد (پیشرو) و غیر آوانگارد تقسیم شده است که مدرنیست‌های شعر

امروز با فراروی از بخش آوانگارد شعر نیمایی کار خود را شروع کرده اند. آنچه مسلم است شاملو، فروغ و سپهری جزو شاعران مدرنیست متعارف محسوب می گردند نه شاعران مدرنیست رادیکال (شالوده شکن و پست مدرن) مانند موج نو، شعر حجم، شعر ناب، پسanimایی و ...^{iv}

لازم به ذکر است که فراهنجاری در شعر شاملو دربرگیرنده اشعار اولیه وی نیست چرا که آن اشعار در مواردی فروتر از هنجارهای زبانی نیز هست؛ آن گونه که منتقدان درباره آن چنین گفته اند:

«نخستین شعرهای احمد شاملو (۱- بامداد) دارای مشکلات دستوری^v با واژه های سنتی و عامیانه است. شاملو می خواست زبان تازه مطنطنی ایجاد کند که با این کار، به دشواری ها و سنگلاخ های زبانی گرفتار شد. واژگان، تعبیرها و طرز بیان شاملو- با آن که بی تاثیر از نیما نبود- برخلاف شعرهای نیما سرد و سیاه است. شگردها و طرز بیان سنتی، شعار و لحن خطابی، دوری از بیان شعری و پرگویی نثروارد در بسیاری از شعرهایش به چشم می خورد» (تسلیمی، ۱۳۸۳: ۱۰۵)

اما شاملو در ادامه به زبانی مستقل دست می یابد و با ترندهایی از قبیل: جابجایی ارکان جمله، جداسازی کلمات مرگب و... بین فرم و محتوای شعر تناسب ایجاد می کند. به نظر می رسد او با استفاده از فراهنجاری های دستوری به بالا رفتن ظرفیت زبان شعر کمک کرده است

۳-۱- نمونه هایی از فراهنجاری دستوری در شعر شاملو

۳-۱-۱- ایجاد قالب و ساختار با جابجایی جملات و ارکان آن:

در گفتمان شعر سنتی آرایه ای به نام طرد و عکس، آرایه ای دیگر به نام ردّ مطلع و آرایه ای به نام ملمّع وجود دارد شاعران غزل سرا با استفاده از ردّ مطلع قابی بر تابلوی شعر خود می گرفتند، گاهی برای بستن تابلو بر شعر خود از ترفندهای دیگری مانند آوردن مصراعهای عربی در اولین بیت و آخرین بیت شعر استفاده می کردند؛ برای نمونه در اولین غزل **حافظ** این ترفند به کار گرفته شده است شعر با مصراعی عربی آغاز می گردد و با مصراع عربی دیگری ختم می شود. در شعر معاصر نیز **سهراب سپهری** شعر خود را با سؤالی آغاز می کند و با همان سؤال خاتمه می دهد و بدین گونه بی پاسخ بودن سؤال و ناگشوده ماندن معما را با کاربرد هنری ردّ مطلع، فراچشم خواننده (بیننده) می آورد:

آغاز شعر: « کفشهایم کو؟/چه کسی بود صدا زد سهراب؟/ آشنابود صدا مثل هوا باتن برگ.../ »

پایان شعر: « یک نفر باز صدا زد سهراب!/ کفشهایم کو؟ » (سپهری، هشت کتاب: ۳۹۱)

شاملو با استفاده از ترکیب در آرایه طرد و عکس و ردبه مطلع ساختاری به وجود می آورد و متن شعر خود را در آن قاب می گیرد:

« من سرگذشت یأس ام وامید/با سرگذشت خویش:/می مردم از عطش،/آبی نبود تالب خشکیده تر کنم./می خواستم به نیمه شب آتش،/خورشید شعله زن به در آمد چنان که من/گفتم دو دست را به دو چشمان سپر کنم./با سرگذشت خویش /من سرگذشت یأس و امیدم... » (شاملو، هوای تازه: ۱۷۶)

علاوه بر این نکته، تداوم سرگذشتی توأم با یأس و امید با این آرایه به خواننده منتقل می شود.

۳-۱-۲- جابجایی ارکان جمله و ایجاد تناسب بین فرم و محتوا:

جابجایی ارکان جمله در شعر سنتی، از دید معنانشناسان و اهل بلاغت، متضمن انگیزه ها و دلایل بلاغی است:

« مسند معمولاً مؤخر است و اگر آن را مقدم دارند برای اغراضی است مثلاً تاکید بر مسند باشد:

عافیت می طلبد خاطر م اربگذارند غمزه شوخش و آن طره طرار دگر (حافظ)
(شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۶۳)

حال آنکه در شعر معاصر، شاعر می کوشد تا شعر را هرچه دیداری تر کند و بین شکل و معنای شعر تناسب ایجاد نماید. نوعی از شعر به نام شعر تجسمی (نگاره یا کانکریت) در فاصله سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی مورد توجه شاعران واقع شد:

« در این نوع شعر شاعر از جنبه بصری و ترسیمی کلمات بهره می گیرد، بدین معنی که شکل مکتوب کلمات با معنی و مفهوم کلمه یا عبارتی که آن را ارائه می دهد، همخوانی و تناسب دارد...» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۲۳)

اما شاملو نه از شکل مکتوب کلمات بلکه از جابجایی ارکان جمله، برای القای بیشتر معنا به خواننده سود می جوید:

.../از زره جامه تان اگر بشکوفید/بادِ دیوانه/یالِ بلندِ اسبِ تمنا را/آشفته کرد خواهد... (شاملو، هوای تازه: ۱۱۶)

در این جا در جمله «آشفته خواهد کرد» جابجایی صورت گرفته است. با توجه به این معنی که: باد دیوانه بال اسب تمنا را در هم می ریزد و آشفته می سازد، جمله نیز آشفته و در هم ریخته شده است.

۳-۱-۳- آوردن ضمیر متصل و منفصل باهم:

پستان تان، کدام شما/ گل داده در بهارِ بلوغ اش/ لب های تان کدام شما/ لب های تان کدام/ بگویید! -/ در کام او شکفته، نهان، عطر بوسه ای؟ (شاملو، همان: ۱۱۸)

شکل هنجاری جمله چنین است: «بگویید، پستان کدامتان در بهار بلوغش گل داده و در کام لبهای کدامتان، نهانی عطر بوسه ای شکفته؟». چنان که مشاهده می شود اجزای جمله کاملاً جابجا شده و ضمیر متصل «تان» و منفصل «شما» باهم آورده شده است. شاملو در این جا احساس خود را که آشفته گی، هیجان و عصبانیت است نه تنها از طریق معنی کلمات، بلکه از طریق فرم شعر به خواننده منتقل می کند.

۳-۱-۴- جداسازی کلمات مرکب و ایجاد تناسب بین فرم و محتوا

«سه دختر از جلوخان سرایی کهنه سییی سرخ پیش پای ام افکندند/ رخان ام زرد شد اما نگفتم هیچ/ فقط آشفته شد یک دم صدای پای سنگین ام به روی فرش/ سخت سنگ.» (احمد شاملو، هوای تازه، احساس: ۱۲۸)

شکل دستوری جمله چنین است: «فقط یک دم صدای پای سنگینم به روی سنگ فرش سخت آشفته شد.»

در این جا نیز وقتی سخن از آشفتگی و دست پاچگی به میان می آید «سنگ فرش» هم چون ذهن شاعر از هم گسسته می گردد. دلیل هنری دیگری هم در این جداسازی وجود دارد و آن ایجاد تناسب آهنگ و جناس بین «پای سنگین» و «سنگ» است.

۳-۱-۵- تقدّم جزء دوم فعلهای مرکّب و ایجاد ضرباهنگ:

هرچند در خصوص افعال مرکب بین دستور نویسان اتفاق نظر وجود ندارد و دستور براساس زبان شناسی همگانی مواردی از قبیل «ضرب زدن»، «غریو کشیدن» و «انگشت گزیدن» را فعل مرکّب نمی داند بلکه جزء اوّل را (در جملات زیر) مفعول جمله به حساب می آورد:

می زند باران به انگشت بلورین/ضرب/باوارون شده قایق

می کشد دریا غریو خشم/می خورد شب برتن از توفان به تسلیمی که دارد

مشت

می گزد بندر/با غمی انگشت

اما درباره این که هنجار عادی زبان در این جملات به شکل «باران به» (با) انگشت بلورین ضرب می زند»، «دریا غریو خشم می کشد» و «بندر با غمی انگشت می گزد»، می توان به اجماع رسید و در اینجا هدف رد واثبات نظریه های مختلف دستور نویسان نیست.

شاملو با این ترفند (جابجایی) به موسیقی ای که درونمایه شعر است در فرم نیز دست می یابد و در قسمت بعد که درونمایه غمگین و بدون آهنگ می شود،

شاعر ریتم را با دستوری کردن جمله کند می‌کند و فعل را در آخر جمله به کار می‌گیرد:

«تادل شب از امید انگیز یک اختر تهی گردد / ابر می‌گرید / باد می‌گردد...»
(شاملو، هوای تازه: ۱۷۲)

۳-۱-۶- فراهنجاری در کاربرد فعل:

الف- کاربرد فعل لازم به جای متعدی همراه با پارادوکس:

«من مرگ را زیسته‌ام / با آوازی غمناک غمناک / و به عمری سخت دراز و سخت فرساینده» (شاملو، آیدا: درخت و خنجر و خاطره: ۵۳۴)

زیستن فعل لازم است و در جمله‌های سه جزئی نیز متمم می‌گیرد؛ مانند: «من در فلان محل زیسته‌ام». در این شعر، شاعر مرگ را به عنوان مفعول آن به کار برده و با پارادوکسی زیبا و ایجاز در زبان به جای جمله «زندگی من مانند مرگ تدریجی بود» می‌گوید: «من مرگ را زیسته‌ام» که این سه خصوصیت (ایجاز، پارادوکس و فراهنجاری دستوری) شعریت کلام را افزایش می‌دهد.

ب- کاربرد فعل معلوم به جای مجهول:

«...هر دریچه نغز / بر چشم اندازِ عقوبتی می‌گشاید» (شاملو، ترانه‌های کوچک غربت: ۸۳۹)

که می‌گشاید به جای «گشوده می‌شود» به کار رفته است.

۳-۱-۷- کاربرد قید به جای اسم در نقشهای مختلف:

بر خلاف مورد قبل (کاربرد صفت)، شاملو از قیدها به جای اسم در نقشهای مختلف (به ویژه مضاف الیه) بسیار استفاده کرده است. به گونه ای قیدهای زمان را برجسته می کند که گویی دغدغه اصلی ذهن شاعر زمان بوده است. میان خورشیدهای همیشه/زیبایی تو لنگری ست /خورشیدی که /از سپیده دم همه ستارگان / بی نیازم می کند. (شاملو، لحظه ها و همیشه: ۴۴۱)

قید همیشه به جای اسم (=جاوید) یا اسم مصدر آن (=همیشگی) به کار رفته است.

همچنین مورد زیر:

«.../ بدان سان که اکنون ام/شب بی روزن هرگز/چنان نماید که کفایتی طنز آلود بوده است.» (شاملو، لحظه ها و همیشه: ۴۲۱)

که قید هرگز به جای اسم یا «صفت» به کار رفته است.

همچنین مورد زیر:

«آتش سوزنده را رنگی و اعتباری نیست/دروازه امکان بر باران بسته است
شن از حرمت رود و بستر شن پوش خشک رود از وحشت «هرگز» سخن نمی گوید.» (شاملو، لحظه ها و همیشه: ۴۲۱)

نام این شعر «پایتخت عطش» است و درونمایه شعر نیز از نام آن آشکار است. در این بند از شعر «هرگز» که قید زمان است در نقش مضاف الیه «وحشت» کاربردی اسم گونه یافته است و بی آبی و خشکی مداوم (= درونمایه ی شعر) را برجسته کرده است.

نمونه هایی دیگر از کاربرد قید به جای اسم و صفت در شعر شاملو:

.../ چرا که عشق/خود فرداست/خود همیشه است. (شاملو، آیدا، درخت و خنجر و خاطره: ۵۴۰)

«.../ نام ات سپیده دمی ست که بر پیشانی آسمان می گذرد/- متبرک باد نام تو!- /و ما همچنان

دوره می کنیم/شب را و روز را/ «هنوز» را ...» (شاملو، مرثیه های خاک: ۶۵۰)
«هنوز» به جای اسم در نقش مفعول جمله به کار رفته است. شاید بتوان گفت که هیچ ترفند دیگری نمی توانست جای این فراهنجاری دستوری را بگیرد و عمق انتظار را فرادید خواننده بیاورد. به ویژه این که پایان بندی شعر با ترکیب این ترفند و سه نقطه، بیانگر ادامه ی انتظار و بی پایانی آن است.
نمونه ای دیگر:

«معتشوق در ذره ذره جانِ توست/که باور داشته ای،/در رستاخیز/در چشم انداز همیشه تو./» (شاملو، ترانه های کوچک غربت: ۸۳۰)
«برگ بی ظرافت آن باغ «هرگز» تا هنوز/عشق را ناشناخته/برابر نهاده آزم/چه گونه کرد؟» (شاملو، در آستانه: ۹۹۱)
شاملو، به جز از قید زمان از قیدهای دیگر هم به جای اسم استفاده کرده است:

«ما هنوز/هشتمین خورشید را چشم همی داشتیم:/«شاید را و مگر را/بر دروازه طلوع)-» (شاملو، حدیث بی قراری ماهان: ۱۰۵۲)
که در این جا قید شک و تردید «شاید» و «مگر» به جای اسم به کار رفته است جمله دستوری آن چنین می شود «ما به شاید و مگر بر دروازه طلوع چشم داشتیم» که قید به جای اسم نقش متممی پذیرفته است.

کاربرد قید پرسش به جای اسم:

«کجا پنهان بود حضور چنین آگاه ات / بر آن توده بی ادراک / در آن رُستاقِ
«کو» تا هنوز.» (شاملو، در آستانه: ۹۹۸)

... / آه، از که سخن می گویم؟ / ما بی چرا زندگان ایم / آنان بی چرا مرگِ خود
آگاهان اند.

«چرا» که از ادات پرسش است به جای اسم (دلیل) به کار رفته است.

۳-۱-۸- ساخت صفت (یا اسم) با استفاده از حرف اضافه و قید:

«و خورشید لحظه یی سوزان است، / مغرور و گریز پای / لحظه مکررِ
سوزانی ست / از همیشه» (شاملو، ققنوس در باران: ۶۱۰)

که شاعر از قید «همیشه» و حرف اضافه «از»، صفت «همیشگی» (جاودان) را
ساخته است.

از دیگر استفاده های نامتعارفی که شاملو از قید کرده است می توان به
«آوردن «الف» کثرت بر سر قید زمان اشاره کرد:

«من به خلوتِ خویش از برایش شعرها می خوانم که از سر احتیاط
هرگز بر کاغذی نبسته نمی شود.» (شاملو، آیدا در آینه: ۴۸۱)
که «الف» در «هرگز» تأکید بر آن را برجسته می کند.

۳-۱-۹- فراهنجاری در کاربرد صفت:

مردی با گردشِ آب / مردی مختصر / که خلاصه ی خود بود.
خر خاکی ها در جنازه ات به سوء ظن می نگرند. (شاملو، شکفتن درمه:
۷۰۴)

«مختصر» صفتی است که معمولاً برای جانداران به کار برده نمی شود اما در این جا شاعر آن را برای «مرد» به کار برده که شاعران دیگر چنین کرده اند: با سخن آرامیده/مهمان مختصر/ گذر از من کرد خالی در پشت در/ معبر شدم/و در میان دو سو ماندم (رؤیایی، لبریکته ها- شدنِ مادلن)

رؤیایی در این خصوص چنین می گوید:

«مصرع دوم»، «مهمان مختصر»، یک اضافه توصیفی (صفت و موصوف) است، مثل مصراع اول، ولی در اینجا خواننده و شاعر، هر دو با هم، در مختصر بودن «مهمان» (مرده) تنها به مفهوم اختصار نمی رسند، بلکه از مفاهیمی عبور می کنند که فقط کوتاهی عمر، جوانمرگی، و زود رفتن مرده نیست. حتی در مفهوم «مهمان» هم خودش را مسافر دو روزه دنیا می بیند و بسیاری از مفاهیم دیگری که همین صفت و موصوف برای خواننده و بر حسب زمینه ذهنی او دریچه می گشایند و برای شاعر نمی گشایند و...» (رؤیایی، ۱۳۷۹: ۲۷)

۳-۱-۱۰-انواع حذف ها:

الف- حذف فعل جهت ایجاد تداوم:

توازی ردّ ممتد دو چرخ یکی گردونه/ در علف زار ... (شاملو، مدایح بی صله: ۹۵۴)

شاملو با حذف فعل و استفاده از علامت نگارشی «سه نقطه»، تداوم زمان و تکرار را تصویر کرده است.

ب- حذف فعل برای ایجاد فضای ساکن و بی حرکت:

دسته کاغذ/ بر میز/ در نخستین نگاه آفتاب/ کتابی مبهم و/ سیگاری خاکستر
 شده کنار فنجانِ چای از دست رفته./ بحثی ممنوع/ در ذهن. (شاملو، در
 آستانه)

در سرتاسر این شعر هیچ فعلی دیده نمی شود. نام این شعر طبیعت بی
 جان است و شعر با «بحثی ممنوع/ در ذهن»، به پایان می رسد. شاعر با حذف
 فعل به خوبی فضای متناسبی با موضوع شعر خلق کرده است. ذهن نیز مانند هر
 چیز این طبیعت بی جان از کار افتاده و منجمد شده است.

نمونه دیگر شعر صبح است از مجموعه ترانه های کوچک غربت:
 ولرم و/ کاهلانه/ آب دانه های چرکی بارانِ تابستانی/ بر برگ های بی
 عشوه خطمی/ به ساعت پنج صبح ... به تردید/ آبله های باران/ بر الواح
 سرسری/ به ساعت پنج صبح. (شاملو، ترانه های کوچک غربت: ۸۲۲)
 ابتدا و انتهای این شعر ساعت پنج صبح است و هیچ حرکتی و جنبشی دیده
 نمی شود جز بارانی ولرم و کاهلانه ی تابستانی که بر قبرستان (الواح سرسری)
 می بارد. شاعر با حذف فعل به ایجاد فضای دم کرده و گرفته و بی جنبش
 پرداخته است.

ج- حذف فعل و ایجاد فضای حرکت:

گاهی شاملو، بر خلاف مورد قبل از حذف فعل در یک شعر کامل برای
 حرکت استفاده می کند که این فضا با تکرار حروف و... و به کارگیری قافیه و
 موسیقی تحقق می پذیرد:

چه راه دور! / چه راه دور بی پایان! / چه پای لنگ! / / نفس با خستگی در
جنگ / من با خویش / پا با سنگ! / / چه راه دور / چه پای لنگ! (شاملو، ققنوس
در باران: ۶۱۶)

گویی شاعر حرکتی را تصویر می کند که نمی خواهد با فعل قطع شود.

د- حذف فعل به قرینه معنوی و ایجاد موسیقی:

چشمه ساری در دل و / آبخاری در کف، / آفتابی در نگاه و / فرشته ای در
پیراهن، / از انسانی که تویی / قصه ها می توانم کرد / غم نان اگر بگذارد.
(شاملو، آیدا: درخت و خنجر و خاطره)

با حذف فعل در چند جمله اول، شاملو نوعی موسیقی را در روایت به کار
برده، که نمی خواهد با آوردن فعل «دارم»، لحن جویباری و روان شعر را که
متناسب با واژگان «چشمه سار»، «آبخار» و ... است، قطع کند.

ه- حذف فعل و استفاده از علائم نگارشی:

شاملو گاهی از علامت نگارشی سه نقطه برای ایجاد تداوم استفاده کرده
است. جز آن از علامت های دیگر نگارشی مانند «دونقطه» برای تشبیه و تفسیر
نیز استفاده کرده است:

دریچه:

حسرتی / نگاهی و / آهی (شاملو، ققنوس در باران: ۶۱۵)

در مواردی هم از علامت سؤال و تعجب استفاده کرده و جمله ای را حذف
کرده است:

گویی شکنجه را و رنج و شهادت را / - که چیزی سخت دیرینه سال است - /
با ابزار نو نمی پسندند؛ / ورنه / آن همه جان ها که به آتش باروت سوخت؟! - /

ورنه/ آن همه جان ها، که از ایشان/ تنها سایه مبهمی به جای ماند/ از رقمی /
در مجموعه خوف انگیزِ کرورها و کرورها؟! /آه/ این جماعت/ حقیقت را/
تنها در افسانه ها می جویند/
یا آن که/ حقیقت را/ افسانه ای بیش نمی دانند. (شاملو، آیدا: درخت،
خنجر و خاطره: ۵۸۶)

در این جا جمله پایه و جزای شرط حذف شده و به جای آن علامت سؤال و
تعجب در انتهای جمله پیرو گذاشته شده است. گویی عمق جنایت چنان بوده، که
زبان شاعر را بند آورده و قادر به اتمام جمله خود نیست.

ح- حذف فعل و ایجاد تعلیق:

نه به خاطر آفتاب نه به خاطر حماسه/ به خاطر سایه بام کوچک اش/ به
خاطر ترانه ای/ کوچک تر از دست های تو/ نه به خاطر جنگل ها نه به خاطر
دریا/ به خاطر یک برگ/ به خاطر یک قطره/ روشن تر از چشم های تو
به خاطر تو/ به خاطر هر چیز کوچک و هر چیز پاک به خاک افتادند/ به یاد
آر... (شاملو، هوای تازه: ۲۳۲)

در این شعر - برخلاف برخی شعرهای معاصر که تعلیق هیچ گاه به پایان
نمی رسد- تعلیق در انتهای شعر به پایان می رسد و پس از فعل نیز جمله «به
یاد آر» آورده می شود که توجیه گر تکرار «به خاطر» و ایجاد فضای تعلیق است.
البته این نوع تعلیق، سفید خوانی کمتری برای خواننده باقی می گذارد و شعر،
تک صدایی تر» و پیام محورتر می گردد.

گونه های دیگری از فراهنجاری دستوری که در شعر شاملو به کار رفته
عبارتند از :

کاربرد جمله به جای اسم در نقش مضاف الیه، کاربرد ضمیر شخصی به جای ضمیر مشترک، ساخت کلمه فراهنجاردستوری (مانند کناک) شاملو خود درباره ساخت این کلمه فراهنجار می گوید: «کناک: کلمه‌ای بر ساخته از جمع وجه امری مصدر کردن با آک نشانه قابلیت، به معنی «امری که انجام اش از عهده کسی ساخته باشد». مقایسه شود با این جمله: «زشتی توان کرد، اما کناک تو نیست.» - کسروی وار هست اما آمد و نوشتم. (شاملو، ققنوس در باران: ۱۰۷۳)

۴- فراهنجاری دستوری در شعر براهنی

براهنی در مجموعه «خطاب به پروانه ها و چرا من دیگر شاعر نیستم»، خود را شاعری پست مدرن معرفی می کند.

۴-۱- تعاریف و مشخصات کلی پست مدرنیسم:

هر چند نمی توان تعریف درستی از پست مدرنیسم ارائه کرد؛ زیرا: «از آن رو که پست مدرنیسم معانی متعددی دارد، بدل به واژه ای بی معنی شده، به طوری که وانمود کننده نوعی از نومیدی است که علاقه زیادی به خوشی ها دارد. در واقع پست مدرنیسم به کلی با تناقض ها آمیخته است.» (آنتونی اف. جنسن، ۱۳۸۱: ۵۵)

اما در تاریخ ادبیات غرب این اصطلاح به دورانی گفته می شود که پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد و «مقارن بود با زمانی که آثار جنگ جهانی اول بر نظام فکری غرب خود را با توتالیتاریسم و نسل کشی نازیسم، تهدید جهان به

نابودی کامل توسط بمب اتم، انهدام روزافزون محیط طبیعی و نشانه های وخیم افزایش جمعیت نشان داد.» (داد، ۱۳۸۳: ۹۸)

پست مدرنیسم ریشه در عقاید فیلسوفانی دارد که به وجود «آگاهی کاذب» پی بردند؛ آنچه را که مارکس ایدئولوژی می نامید و بسیاری از عقاید ما را نه انعکاسی از واقعیات اجتماعی بلکه تحریفی به نفع طبقه حاکم می دانست. فروید این آگاهی را تحت تاثیر ناخودآگاه و غیر قابل اطمینان می دید و نیچه معتقد بود که چیزی به نام عینیت به خصوص عینیت علمی وجود ندارد و «آنچه هست تفاسیری است که از دیدگاههای متفاوت بیان شده است. هیچ تفسیری به معنای نهایی منجر نمی شود. حقایق چیزی نیستند مگر دروغهای سودمند...» (همان: ۹۹)

برخی از مشخصات پست مدرنیسم را می توان این گونه بیان کرد: «منطق، با سلسله مراتب استدلال آن، کناری نهاده می شود، تا بشریت از کسب انتظام رهایی یابد. بدین سان عرصه برای دیدگاه های نامرسوم گشوده می شود. بویژه برای جهان سوم، با تأکید بر احساسات، شهود، خیال، تعمق، عرفان و حتی جادو. علم نیز برتر از چیزی نیست، زیرا آن نیز از پاسخگویی مشکلات دنیای امروز وامانده. و از این رو که حقایق علمی با تجربیات بشر هم خوانی ندارد، برای زیست روزمره نیز بی فایده اند. حقیقت نیز مردود می شود، زیرا نه امکان پذیر است نه مطلوب، که تنها به وسیله آفرینندگانش و برای حفظ منافع قدرت آنان به کار می رود. تفسیر های ذهنی و ناسازگاری ممکن است مطرح شوند، و این ها ممکن است آزادانه بر حسب مفهوم متغیر باشند. نظر به این که هیچ مجموعه ای از ارزش ها بر دیگری برتری ندارد، همه چیز نسبی خواهد بود. محروم از راهنمایی های سنتی. پست مدرنیست بی هدف به درون دریایی بدون معنی و واقعیت می گریزد، تا اندازه ای که دنیا را چاره

ای می یابد. آن نیز در مقیاسی محدود و در سطحی بومی، به فهم اصطلاحات بشری نائل می آید.» (آنتونی اف. جنسن، ۱۳۸۱: ۵۰)

پست مدرنیسم کثرت گرایی (پلورالیسم) را به جای ارزش هایی که ویران کرده است می نهد و نهایتاً این که ضد نخبه گرایی است. در واقع اگر «هیچ چیز معتبر نیست پس ارزش هایی که از آن ها حمایت می کند - فمینیسم، پلورالیسم و جز آن - باید به همان سان سفسطه آمیز باشند. به وضوح دیده می شود، پست مدرنیسم فلسفه ای عقیم است که ناتوانی طبقه روشنفکر را در عرصه عمل به نمایش می گذارد» (همان: ۵۵)

۴-۲- نقدی بر اشعار پسامدرن ایرانی :

با تمام نقد و نظرهایی که در خصوص شعر پسامدرن و پسانیمایی وجود دارد، ذکر این نکته ضروری است که: شعر پست مدرن، ایران گفتمانی در ادبیات ارائه کرد که مؤلفه های اصلی آن نفی استبداد و اقتدار زبانی و نفی ایدئولوژی گرایی در زبان بود. طرح چنین گفتمانی یک ضرورت محسوب می شد و موجب نگرش عمیق تر شاعران و منتقدان به لایه های پنهان زبان شعر گردید اما این جریان (=پست مدرنیسم) تا کنون نتوانسته است نمونه های موفق و کاملی ارائه دهد. نمونه های تاکنون ارائه شده نه خوانندگان نخبه و شعر شناس را قانع کرده و نه عموم مردم را. در حالی که مؤلفه دیگر این جریان «نفی نخبه گرایی» بوده است و باید می توانست در ذهن و روح و جان عموم خوانندگان نفوذ کند و با اقبال عمومی مواجه شود. بنابراین از دیدگاه نگارنده، این جریان از جهتی موفق و از جهتی ناکارآمد بوده است.

مؤلفه های شعر پست مدرن عبارتند از: حذف ارجاع خارجی، ممنوعیت استفاده از مجاز واستعاره، هنجار گریزی و سرپیچی از قواعد دستوری و نحوی برای ایجاد بیان مستقل، ارتجاعی دانستن کشف وشهود ونوشتن براساس فرمول، پارگی وازهم گسیختگی متن، حذف من شاعر(سوبژه)، اسکیزوفرنی یا روان پریشی که آن را عین سلامت می داندو...^{vi}

۴-۳- نمونه هایی از فراهنجاری دستوری در شعر رضا براهنی:

یکی از مشخصه های پست مدرنیسم بازگشت به سنت است. دست کم این که از دیدگاه پست مدرنیسم، سنت و مدرنیته دارای ارزش یکسانی است و می توان آن ها را با هم ترکیب کرد. بدین معنی که برخلاف مدرنیته کاملاً به سنت پشت نمی کند و از برخی از مؤلفه ها و مشخصه های آن در اثر هنری خود سود می جوید.

شعر «دف» رضا براهنی از این گونه است. واژه های دف، قاف، سیمرغ، قونیه، کرد، زرتشت، شرق، ماد، مولوی، شمس، تبریز، بابل، شیرین و فرهاد که همگی ریشه در اساطیر، تاریخ و فرهنگ ایران دارند در کنار آسمان تهران می نشیند. جدای از کاربرد واژه ها، موسیقی سنتی شعر در بحر مضارع با موسیقی سنتی ایرانی یعنی نواختن دف در هم می آمیزد و شعری پست مدرن که می خواهد با استفاده از واژه، دف را بنوازد متجلی می شود.

استفاده از فراهنجاری های دستوری در این شعر در خدمت همین هدف است و به موسیقایی شدن آن کمک می کند: ساخت فعل جعلی «دفیدن»^{vii} و استفاده از وجه امری آن (بدف)، ساخت واژه ای از ترکیب و تکرار «دف» مانند:

«دُفدُفدُفِ تنورِ تنم را بدف» و ساخت واژه های جدید مانند «دُفماه» که از ترکیب مشابه به و مشابه ساخته شده (شب دُفماهها)، که هم مهتابی بودن شب و هم نواختن دُف را با ایجاز بیان می کند و ساخت دیگر ترکیب ها مانند «زَنمرد» و ... همه و همه در خدمت این ساختار است:

« دُف را بزن! بزن! که دُفیدن به زیر ماه در این نیمه شب، شب دُفماهها
فریاد فاتحانه ارواح هایهای و هلهله در تندری است که می آید
آری، بدف! تَلألُو فریاد در حوادث شیرین، دُفیدنی ست که می خواهد
فرهاد

دُف را بدف! که تندر آینده از حقیقت آن دایره، دمیده، دمان است و نیز
دمان تر باد!

دُف در دُف تنیده و، مه در مه رمیده، خدا را بدف! به دُف روح آسمان،
به دُف روح من بدف!

شب، بعد از این سکوت نخواهد دید/ من، بعد از این شب توفانی/ تا
صد هزار سال نخواهم خفت

شب را بدف! دُفیدن صدها هزار دُف!/ مهتاب را
با روح من بدف! دُف خود را رها نکن، تو را به لذت این لحظه می
دهم قسم، دُف خود را رها نکن!
ای کرد روح!/ گیسو بلند!/ قیقاج — چشم!/ ابرو کشیده سوی معجزه ها،
معجزه هوس!

خشخاش — چشم!/ خورشید — لب!
دزد هزار آتش، ای قاف! ای قهقهه گدازه مس در تب طلا، دُفدُفدُفِ
تنور تنم را بدف! دُف خود را رها نکن!

سیاره های دُف/ در باغهای چلچله می کوبند/ دُفدُفدُفدُفدُف
از این قلم/ چون چشم تو/ خون می چکد/ دُفدُفدُفدُف

یک زن که در سواحل پولاد می‌دوید/ فریاد زد: خدا، خدا، خدا تو چرا
 آسمان تهران را از یاد برده ای؟
 دف صورت طلایی ماه تمام را از آسمان به زن ایثار کرد
 ددففدففد / ددففدففد / ددففدففد
 محبوب من! / ای آسمان! / زنمرد روح! / راز ترنج! / خشخاش — چشم! /
 ددففدففد تنور تنم را بدف!
 ای گرد روح! / کرکوک را به صولت فریاد خود بکوب، بر کوه قاف!
 ددففدففد / ددففدففد
 سیمرخ جان، بدف! دف البرز را بدف! دفینه ارواح سنگ را بیدار کن!
 البرز را بیدار کن!
 ددففدففد / ددففدففد / ارواح سنگ گشته اجداد خواب را بیدار
 کن! / سیمرخ جان! / بیداد کن! / ددففدففد / ددففدففد /
 ددففدففد / (رضا براهنی، ۱۳۷۴: ۹)

اما همین شاعر وقتی در شعر دیگری (به نام موسیقی) همین ساختار را
 بدون آن پشتوانه های سنتی و فرهنگی ارائه می کند، به موفقیتی دست نمی یابد
 و تمام ترفندها از جمله فراهنجاری دستوری در این شعر عقیم می ماند. در این
 شعر ترفندها فقط می تواند موسیقی پیانو را به خواننده القا کند، نه بیشتر.
 خواننده ارتباطی بیشتر با متن پیدا نمی کند و به شهودی عمیق تر نمی رسد؛ چرا
 که شعر از عناصر دیگر فرهنگی خالی است:

« پیانو می شُپند یک شوپن به پشت یک پیانو و ما نمی شنویم
 و ما نمی شنویم

و ما نمی شنویم

و ما نمی شنویم
 و ما و ما و ما و ما نمی

شنویم و ما نمی شنویم و ما نمی
 شنویم نمی شنویم و یک شوپن به پشت یک نمی شنویم که
 می شپند
 که می

و

و

و ما نمی شنویم م م م م...
 به پشت یک نو می شپند شوپن نمی شپند شو وین
 شوپن
 نمی نمی نمی نمی نمی ش می شپند و که که می شنویم
 نمی شنوی ی ی ی م م « (همان : ۱۱۱)

بنابراین می توان نتیجه گرفت که ترفندهای هنری (از جمله فراهنجاری دستوری) به تنهایی نمی تواند تولید شعر کند بلکه تمام مؤلفه ها باید با یکدیگر جمع گردد و در خدمت ساختار شعر باشد. هر چند این شعر، شعری ساختارشکن باشد؛ چرا که ساختارشکنی نیز نوعی هدف برای آن شعر است و عناصر باید در خدمت آن هدف باشد.

البته برخی معتقدند که پیام این گونه اشعار فقط یک پیام موسیقایی است. حال آن که این فروکاستن شعر است و نادیده گرفتن ظرفیت زبان. این مطلب با ادعاها و تئوری های شاعران زبانی که زبان را نه وسیله ، بلکه هدف می دانند نیز تناقض دارد ؛ چرا که در این جا از زبان استفاده ابزاری گردیده. آن هم به کارگیری وسیله ای بزرگ برای هدفی نه چندان بزرگ.

شعر از «هوش می»، از همان مجموعه چنین آغاز می شود:

معشوق جان به بهار آغشته منی که موهای خیست را خدایان بر سینه ام می
ریزند و مرا خواب می کنند
یک روز می که بوی شانه تو خواب می بردم / معشوق جان به بهار آغشته منی
تو شانه بزنی!

و چنین پایان می یابد:

و می روم از هوش منی اگر تو مرا تو شانه بزنی زانو! منی از هوش
می و « (رضا براهنی، ۱۳۷۴ : ۸۴)

واژه های کلیدی شعر، خدایان، آهو، نحر کردن، گلوگاه، خون و از هوش
رفتن است که به نظر می رسد روایت یک قربانی از زاویه ی دید «قربانی شونده»
باشد، یا شاعری (عاشقی) که خود را به قربانی تشبیه می کند.^{viii}

حذف قسمتی از فعل جمله در آخر شعر نوعی فراهنجاری دستوری است که
می تواند به دلیل نحر شدن قربانی و از هوش رفتن او باشد.^{ix}

«و می روم از هوش می منی اگر تو مرا تو شانه بزنی زانو! منی
از هوش می و»

که در این صورت حرف «و» در آخر شعر زائد به نظر می رسد، زیرا اگر
راوی از هوش نرفته می تواند جمله را تمام کند و بگوید: «از هوش می روم» و
اگر از هوش رفته و نمی تواند جمله را کامل کند «و» را در آخر چه کسی می
گوید؟

از دیگر حذف ها، حذف قسمتی از فعل در این بخش از شعر است:
«باران که می وزد سوی چشمانم باران که می وزد باران که می وزد، تو شانه
بزنی! باران که می ...» که نوعی تداوم را به خواننده القا می کند.

شعر چهاردهم «شکستن در چهارده قطعه نو برای رؤیا و عروسی و مرگ» که قاعدتاً باید قسمت مرگ این چهارده قطعه باشد، چنین آغاز می شود:

« من را بیاوران/ من را بخوابان/ بر روی جاده ابریشم و در کنار حفره گنجشکی

لالایی لله ، از لب هایت این پیرمرد جوان را به خرناسه ابدی می برد یا می براند (همان : ۱۰۱)

در این شعر، براهنی در یک فراهنجاری دستوری فعل های متعددی را دوباره با «ان» متعددی کرده است که به نظر می رسد بعضی از قسمتها جهت حفظ هارمونی و موسیقی شعر انجام شده است؛

که روانیدن به جای روانه کردن به کار رفته و با زمان مضارع فعل رفتن (=می روم) که همراه شده، ایجاد موسیقی می کند. جز آنکه با کلیت شعر نیز هماهنگ شده است.

یا در این قسمت که «می گویاند» به جای «تلقین می کند» به کار رفته است (چون موضوع شعر «مرگ» است):

« و ناگهان صدای گفتن او می آید و مرا می گویاند
این چیزها را که حالا گفتم می گویاند »

اما در جاهایی افراط شده و این ترفند ضروری به نظر نمی رسد:

« و پارچ آب را بر خاک تازه بریزان می بینم تو را هم می بینم
آن سو ترک کنار درخت ایستاده ای و می درخشی در اشک »
که اگر «بریز» هم به جای «بریزان» به کار رفته بود، خللی در شعر نمی افتاد.

در پایان ذکر چند نکته ضروری است یکی این که **براهنی** از ترفندهای زبانی شاعران پیشین - باهدف برجسته سازی - نیز در اشعار خود استفاده می کند؛ مانند به کارگیری جمله به جای اسم، در نقش مفعول:

.../ با طوطی ملون چشمانی / که رنگهایش را می ریخت بر زبانش
و عشق را من عاشقم را از صبح صادق رعنايان تقلید می کرد. (براهنی، ۱۳۷۴: ۲۳)

نکته دیگر اینکه همه اشعار مجموعه خطاب به پروانه ها ساختار واحدی ندارند. اشعاری در این مجموعه هست که هیچ گونه ساختارشکنی زبانی در آنها به چشم نمی خورد و حتی برجسته سازی قابل توجهی نیز در آن نمی بینیم؛ اما با این همه اشعار زیبایی محسوب می شوند؛ مانند مرثیه ای که شاعر نام آن را «هفت» گذاشته است:

« امروز روز هفتم بی مهری ست / شب را کنار پنجره با ترسهای نامفهوم
سر کرده ام
پای درختهای پر از بیمهای چلچله ها گریه ها کشیک می دادند
بر تو چه می گذشت در آن زیر، زیر خاکهای جوان، خاکهای عطر؟
گیسوی سدر بر تن من خال می زند / من مرده ام که آب و نور و هوا را
آلوده می کنم این گونه؟ یاتو،
که عطر ناب تنت را به خاکها ایثار کرده ای؟
دیشب: شب مثل غبغب صد لایه که بر لایه های آن صدها ستاره
گلگون میخ پرچ
کابوس می رسد / گل را به روی گور تو می ریزیم می گرییم
طاووس سر بریده ای از چشمهای جمع می آویزد
آن تو چه می گذرد هان چه می گذرد آن تو با گونه های تو؟

عطری که گیج می کند آدم را / عطری که وول می خورد از خواب،
 خوابهای هراسانی در مغز ما
 بوی تو را به روح جهان هدیه می کند / مرمر که بوی مریم و موهای
 ماه داشت در موم موریانه تهی می شود
 گل را به روی گور تو می ریزیم می گرییم برمی گردیم
 تنها و دست خالی برمی گردیم». ۷۱/۷/۲۰ تهران (همان: ۷۰)

براهنی در مؤخره مجموعه شعر «خطاب به پروانه ها» تحت عنوان «چرا من
 دیگر شاعر نیامی نیستم؟» عقاید خود را درباره معنا و معنا گریزی در شعر
 معاصر توضیح می دهد و اهمیت نحو گریزی را در شعر بیان می دارد. او شعر
 همه شاعران معاصر (مانند سپهری، فروغ، شاملو و رؤیایی) را دارای منطق
 خاص نثر و رابطه علت و معلولی و منطق دکارتی (!) می داند. او همچنین بی
 معنایی در شعر خود را - از طریق برهم زدن روابط دستوری زبان - می ستاید و
 آن را در خدمت تأویل پذیری شعر و برجسته سازی نمی داند (همان تخلص از:
 ۱۸۷-۱۸۰)

اما با این حال:

- ۱- در این شعر اگر از یک جمله (شب مثل غبغب صد لایه که بر لایه های آن
 صدها ستاره گلگون میخ پرچ) بگذریم حذفی به چشم نمی خورد.
 - ۲- بین سوژه و ابژه فاصله است؛ یعنی - بر خلاف برخی شعرهای دیگر این
 مجموعه - عاشق با معشوق (و در شعری، قربانی با قربانی کننده) به وحدت
 نرسیده است. من و تو کاملاً از هم جدا هستند:
- من مرده ام که آب و نور و هوا را آلوده می کنم این گونه؟ یاتو،
 که عطر ناب تنت را به خاکها ایثار کرده ای؟

۳- از جمله های خبری استفاده شده است؛ یعنی به تعبیر خود شاعران پست مدرن زبان در خدمت خبر رسانی است: گل را به روی گور تو می ریزیم می گریم برمی گردیم

۴- از تصویرسازی با استفاده از استعاره های مصرّحه استفاده شده است (ترفندی که شاعران پست مدرن آن را به شدت نفی می کنند): طاووس سر بریده ای از چشمهای جمع می آویزد

که طاووس سربریده آشکارا استعاره از اشک است

یا این مورد: مرمر که بوی مریم و موهای ماه داشت در موم موریانه تهی می شود

که مرمر استعاره از جسم متوفی و موم موریانه هم کنایه از گور است.

۵- از لحن خطاب استفاده شده است (موضوع دیگری که شاعران پست مدرن آن را به شدت نفی می کنند):

آن تو چه می گذرد هان چه می گذرد آن تو با گونه های تو؟

و حتی با واژه هان بر این لحن خطاب تأکید هم شده است.

این موارد نشان می دهد که وقتی شاعر حرفی برای گفتن دارد و در نقطه اوج عاطفی قرار دارد - مثلاً مرگ یکی از نزدیکان - از این شیوه بیان استفاده می کند و البته در بسیاری موارد اشعار زیبایی هم می سراید. (به اعتقاد نگارنده) این جذابیت حاصل صداقت شاعر و بیان احساس واقعی اوست. لذت ناشی از این شعر حاصل غوطه ور شدن در زبان - آن هم به طرز سرگیجه آور - نیست و شاعر هم در اندیشه آشفته سازی نیست. این اشعار از احساس، عاطفه و دل نشأت می گیرد نه از تعقل و سر. در اینجا شاعر به سیاست، به جامعه به اقتدار زبان و اصولاً به هیچ چیز نمی اندیشد و شعر از ناخودآگاه عاطفی او جاری می شود.

نتیجه گیری

نتایجی که از کل بحث می توان گرفت عبارتند از:

- ۱- با جابجایی در ارکان جمله می توان تناسبی بین فرم و محتوای شعر به وجود آورد.
- ۲- با استفاده از جانشینی نقش کلمات در شعر می توان شعریت آن را افزایش داد.
- ۳- با سود جستن از ترفند حذف ارکان جمله می توان فضاهاى مختلفى در شعر خلق کرد.
- ۴- فراهنجاری در اشعار مدرنیستهای متعارف (مانند شاملو) جهت برجسته سازی است و دنباله تلاش شاعران سنتی است برای ارتقاء ظرفیت زبان شعر؛ حال آنکه تئوری شاعران پست مدرن به تخریب زبان از طریق نحوسنیزی نظر دارد.
- ۵- بسیاری از اشعار شاعران پست مدرن، با نظریه خود آنها نیز همخوانی ندارد.
- ۶- فراهنجاری دستوری به تنهایی نمی تواند تولید شعر کند بلکه تمام مؤلفه ها باید با یکدیگر جمع گردد و در خدمت ساختار شعر باشد.
- ۷- تقلیل پیام شعر به پیامی صرفاً موسیقایی، از بین بردن ظرفیت زبان است.

۱ Geoffrey. N. Leech.: A linguistic guid to English Poetry .p.۴۴

Grammatical deviation: phrase containing a word whose *grammatical class* violates the expectations created by the surrounding words: e.g., “the little / lame balloonman / whistles far and wee” (an adjective instead of a spatial adverb); “Anyone lived in a pretty how town” (in the first case, you have an interrogative indefinite pronoun instead of a declarative indefinite pronoun; in the second, you have an adverb instead of an adjective)

(<http://www.cnr.edu/home/bmcmanus/style.html>. **tools for analyzing poetry "Diction and Syntax"**.)
سایت کالج نیو راشل

□. Grammatical deviation

Grammatical deviation is accepted as violation of syntax, a transformation of grammar in the sentences. It changes with various contexts, including the repetition of the sentence element, the absence of the members of sentence, inversion of the order of sentence, etc. The following poem is one of the examples:

...Rough winds do shake the darling buds of May
And summer's lease hath all too short a date
Sometime too hot the eye of heaven shines
And often is his gold complexion dimmed

And every fair from fair sometime declines
By chance, or nature's changing course untrimmed... (Shakespeare,
Sonnet 18)

Through the lines, Shakespeare conveys a tone of distressing, exclaims his sadness at the transient of beauty. He placed “too hot” and “often” in the middle of the sentences, which inverse the habitual

order of sentences and emphasizes an intense contrast between shining and dimmed. Meanwhile, the deviation makes the poem more rhythmic to read, thus adding aesthetic effects to the verse.

Ting Xue. "A Study of Language Deviation in Poetry".
سایت sfs.scnu.edu.cn/blogs/huangb/uploadfiles/۲۰۰۸۱۱۱۰۰۲۵۶۷۸.doc

مدرسه مطالعات خارجی)

۲- در داستان رستم و اشکبوس ابیات:

بشد تیز ره‌ام با خود و گبر/همی گرد رزم اندر آمد به ابر
زهر دو سپه بوق و کوس

برآه‌یخت ره‌ام گرزگران/ غمی شد زی‌کاردست سران
ستوه/بی‌پچید زو روی و شد سوی کوه

ز قلب سپاه اندر آشفست طوس/ بزد اسب کاید بر اشکبوس

iii- دکتر مریم خلیلی جهان تیغ، سیب باغ جان "جستاری در ترفندها و تمهیدات هنری غزل مولانا"، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰.

iv- جریان شناسی در شعر معاصر به شیوه های مختلف و به تفصیل در پژوهشهای نامبرده شده در شعر معاصر، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و برای جلوگیری از اطاله کلام و تکرار مکررات به این مختصر بسنده شد.

v- حقوقی، محمد، شعر زمان ما (۱)، احمد شاملو، تهران، کتاب زمان، ۱۳۶۱، ص ۱۹ و بعد.

vi- ر.ک. دکتر کاووس حسن لی، گونه های نو آوری در شعر معاصر ایران، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۶، ص ۸۵

vii - لازم به ذکر است که ساخت فعل جعلی نمی تواند نمود عمده ای از پست مدرنیسم باشد و در اینجا صرفاً برای نشان دادن فراهنجاری دستوری در خدمت موسیقی و ساختار شعر مورد بررسی قرار گرفت

viii البته این قرائت نگارنده این سطور از شعر است و احتمالاً خوانش ها و برداشت های دیگری هم وجود دارد.

ix نظر براهنی نیز چنین است: «با دوست نقّاش و شاعرم، احمد وثوق احمدی، رفته بودیم دیدن زنده یاد احمد شاملو، خطاب به پروانه ها تازه درآمده بود، کتاب را باز کرد، صفحه ای آمد که در آن شعر از «هوش می» چاپ شده بود. گفت: «یعنی چی؟» گفتم: «کسی که از هوش می رود، نمی گوید: «از هوش می روم» تا برسد به «روم» از هوش رفته، ما فقط از «هوش می» را می شنویم...» (پیام دکتر رضا براهنی به نشست ادبی گیلان، سایت شهروند، شماره ۱۲۰۰- پنج شنبه ۲۳ اکتبر ۲۰۰۸ fa.shahrvand.com)

منابع و مأخذ

- احمدی، بابک. (۱۳۸۰) ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
- باباچاهی، علی. (۱۳۸۰) گزاره های منفرد (مسائل شعروبررسی انتقادی شعرجدیدوجوان) جلد ۲-۲. تهران: سینتا.
- براهنی، رضا. (پنج شنبه ۲۳ اکتبر ۲۰۰۸) پیام دکتر رضا براهنی به نشست ادبی گیلان، سایت شهروند، شماره ۱۲۰۰- (fa.shahrvand.com)
- _____ (۱۳۸۴) خطاب به پروانه ها و چراغ های دیگر شاعر نیامی نیستم، تهران: نشر مرکز.
- تسلیمی، علی. (۱۳۸۳) گزاره هایی در ادبیات معاصر ایران (شعر). تهران: نشر اختران.
- جنسن، آنتونی. اف. (۱۳۸۱) پست- مدرنیسم: هنر پست- مدرن، ترجمه مجید گودرزی. تهران: عصر هنر.
- حسن لی، کاووس. (۱۳۸۶) گونه های نو آوری در شعر معاصر ایران، تهران: نشر ثالث.
- خلیلی جهان تیغ، مریم. (۱۳۸۰) سیب باغ جان «جستاری در ترفندها و تمهیدات هنری غزل مولانا»، چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- داد، سیما. (۱۳۸۳) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: انتشارات مروارید.
- رؤیایی، یدالله. (۱۳۷۹) گزینه اشعار، چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.
- _____ (۱۳۷۱). لبریکته ها، چاپ دوم، شیراز: انتشارات نوید.
- شاملو، احمد. (۱۳۸۵) مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها ۱۳۷۸-۱۳۲۳، تهران: انتشارات نگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶) انواع ادبی، ویرایش چهارم، تهران: نشر میترا.
- _____ (۱۳۷۹). بیان و معانی، تهران: انتشارات فردوس.

-
- صفوی، کورش. (۱۳۷۳) از زبان‌شناسی به ادبیات (جلد اول: نظم)، چاپ اول، تهران: نشر چشمه *
- غلامرضایی، محمد. (۱۳۷۷) سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو. تهران: نشر جامی.
- موکاروفسکی، یان. (۱۳۷۱) زبان معیار و زبان شعر، ترجمه احمد اخوت، جلد ۲، اصفهان: کتاب شعر.
- مولانا، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳) کلیات شمس تبریزی (دیوان کبیر)، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۶) واژه‌نامه هنر شاعری، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتاب مهناز.